

یک روز شنیدم که علماء زنجان در تحت سردستگی حاج میرزا ابوالمکارم و شیخ السلام و اعوان ایشان جمعیتی کرده اند.... عادات در ایران وقتی چنین جماعتی تشکیلی می شود، حاکم و وزیر و امیر یا باید تسلیم توقعات و تمنیات عوام شده و بعد از آن همواره نوکر و دست نشانده و فرمانبر آنان باشد، یا تن به قضا داده به مقابله و ضدیت با آنان برخیزد و عواقب و نتایج حاصله را هرچه باشد قبول و تحمل کند. بدبختانه یا خوشبختانه طبیعت من طوری بود که در برابر تهدید و دسته بندی تسلیم نمی شدم و با خشونت خشونت می کردم و با منطوق و درقبال تظلم و افعی نرمش و حق گذاری می نمودم.

در آنروز جوانی فرصت طلب و زیاده خواه که عنوان و لقب رئیس السادات بر خود نهاده بود، به نمایندگی جمعیت بر من وارد شد. سلام خیلی بلندی کرد و نشست و با التهاب و نفس زنان توقعات و انتظارات حضرات حجج اسلام و اعیان و بزرگان و طلاب و اصناف را که به قول او در آن مجمع حاضر بودند، بیان کرد.

توقعات و خواسته ها عموماً شخصی و خصوصی بود، اما برای آنکه وجهه عمومی به قضیه داده باشند، در سرلوحه شکایات خویش مسئله افزایش تومانی یک قران بر مالیات را عنوان کرده و می گفتند حکومت باید رسماً اعلام کند که مالیات اضافی دریافت نخواهد شد....

جواب دادم که من مرجع وضع مالیات نیستم تا اختیار کسر یا افزایش آن را داشته باشم و دیناری از مالیات را به من نمی دهند... شما اگر شکایتی دارید و یا بدلالی می خواهید منطقه خمس^۱ معاف از افزایش مالیات بشود، مطالب خود را مشروح و مستند به طهران بنویسید، من هم مردم را تصدیق می کنم و کتباً و تلگرافاً توسط صدراعظم قبول آن را می خواهم.

بعد از سوال و جواب در مسئله مالیات و استماع جواب قاطع من، رئیس السادات توقع واقعی حضرات را اظهار کرد و به اصطلاح دست خود را گشود و گفت که آقایان مایل هستند بابا بیگ فراشباشی بشود و امور مردم به دست او سپرده شود. جواب دادم اتفاقاً عده ای از روحانیون بزرگ و محترمین و اعیان و تجار و وجوه شهر درخواست کرده اند که بابایبگ را از شغل بیگلر بیگی گری^۲ معزول و از خدمت در اداره حکومتی هم اخراج کنم. سید، باز هم اصرار کرد و کارش به تهدید کشید که اگر قبول نکنید، آقایان به تهران عارض شده و حتی ممکن است مجتمعاً به پایتخت بروند.

کار به همان جایی رسیده بود که من با توجه به خلیات و اقتضای سن و سال تحمل آن را نمی توانستم کرد. چند تن از فراشان حکومتی را احضار و دستور دادم او را با اهانت از اطاق و دارالحکومه بیرون کنند و خطاب به او گفتم که تا در این جا هستم به احدی اجازه مداخله در کاری که به او مربوط نیست نمی دهم و حضرات هم آزاد هستند که به هر جا که می خواهند بروند.....

.....

برگرفته از «خاطرات احتشام السلطنه»^۳ به کوشش محمد مهدی موسوی، انتشارات زوآر، ۱۳۹۲.

^۱ نامی که در اواخر دوران قاجار به ناحیه ای شامل زنجان امروزی داده شده است.
^۲ سپهسالار، امیرامیران (از لغت نامه دهخدا)
^۳ از رجال دوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه